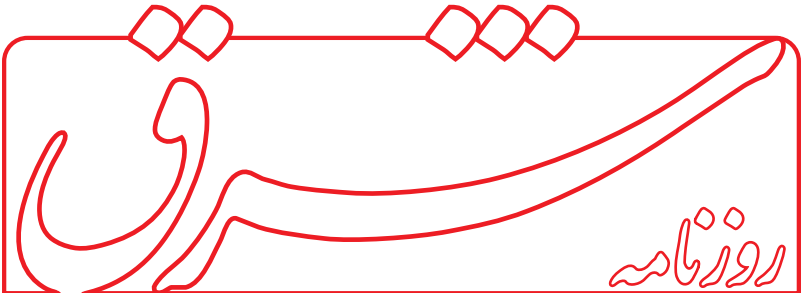




روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۴۳۹۱-۲۰۰۸۸۸۸۰۷۱۹-۰۸۸۶۵۸۵۷۵
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۴۳۳-۰۲۲
توزیع: شرکت پیام‌سان پیروز تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۳۰
چاپ: نشر روزتاب تلفن: ۴۴۵۴۵۰۷۶
www.sharhnewsaper.ir

تهران : اذان ظهر ۱۲:۱۸ اذان مغرب ۱۸:۰۴ اذان صبح فردا ۵:۲۷ طلوع آفتاب ۵:۵۱



چهارشنبه ۲۶ بهمن ۱۳۹۰ ۲۲ ربیع الاول ۱۴۳۲ ۱۵ فوریه ۲۰۱۲ سال نهم شماره پیاپی ۱۴۶۵ شماره دوره جدید ۲۰صفحه

احمد رضا احمدی در بیمارستان بستری شد

شرق: همسر احمدرضا احمدی در گفت‌وگو با «شرق» از بستری شدن این شاعر به علت عارضه ریوی، در بیمارستان خبر داد.
شهره حیدری گفت: «حمدرضا، از بامداد سه‌شنبه، ۲۵ بهمن به علت ناراحتی ریوی در بخش «بست آی‌سی‌یو» بیمارستان آتیه بستری شده است. وی ادامه داد: در حال حاضر پزشکان از برطرف شدن خطر، خبر داده اما اعلام کرده‌اند تا زمان ثابت شدن حال حمدرضا، او در «بست آی‌سی‌یو» بستری خواهد بود و پس از آن به بخش منتقل خواهد شد.



قطعه ۲۰۳

از هیتلر چه خبر؟

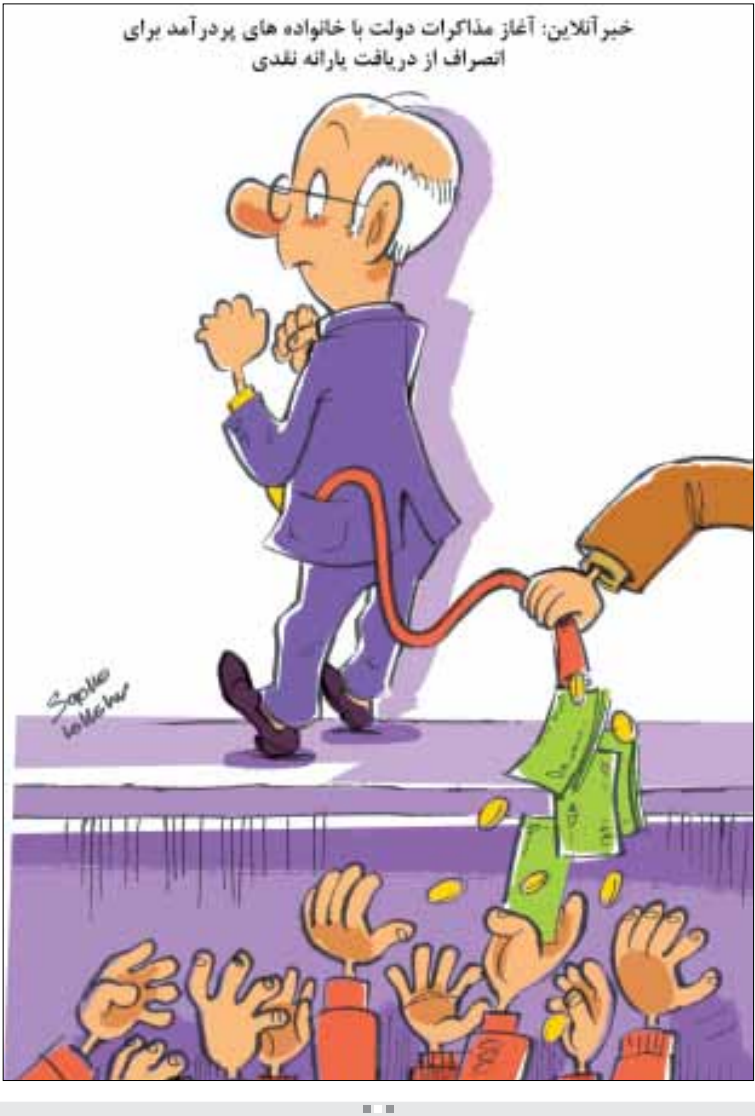
پوریا سوری



■ تلویزیون روشن بود و خاتم گرازشگر داشت گزارشی مردمی از حضور جوانان شورآفرین در عرصه‌های علم و تحقیقات و فناوری ارایه می‌کرد و از برگزاری کنکور تحصیلات تکمیلی خبر می‌داد. خاتم گرازشگر با هیجان می‌گفت: قبولی در کنکور کارشناسی ارشد پلی است به سمت مدرک بی‌ادبی و داشتن مدرک بی‌آچادی یعنی: من هم دکتر هستم... آرزوهای خیلی دور، اما خیلی نزدیک خاتم گرازشگر را که شنیدم، بی‌اختیار یاد «کنسرت کاف» افتادم که نزدیک یک هفته است از ترس قحطی و عواقبش به خواب زمستانی فرو رفته و در همان حالت که به صورت چهارانو مدیته‌نیشن کرده، در گوشه‌ای از خیمه دانش‌تیمش تا سر راه نباشد، نزدیکش رفته، نبضش کندتر از روزهای قبل می‌زد و دمای بدنش به طور محسوسی پایین آمده بود، اثری از حیات در چهره‌اش هویدا نبود. کنارش نشستم و سرم را چرخاندم به سمت چپ!

پابلو نرودا روی تنوبی که بین تیرک‌های خیمه دست و پا کرده دراز کشیده بود و قلم و کاغذی در دست داشت. پرسیدم: چی می‌نویسی؟ گفت: به شعری رو سابق بر این روی زمین نوشته بودم، الان دارم ادیتش می‌کنم! نیشخندی زدم و گفتم: الان ادیتش می‌کنی؟ اون وقت برا چی، ولسه کی؟ انگار تمسخر من را نگرفته باشد یا زیرسیمی‌لی رش کرده باشد، توضیح داد: برای اینکه شعر تمام نمیشه، شعر شهودی در خودش داره که خودش، خودش‌الامه می‌ده، باور نداری این کارو گوش کن، هیتلر را در جنم!، به چه کار اجباری ولادشتاند؟! آیا دیوارها و جسدها را تقاضی می‌کند، یا دود مردگان سوخته را نفس می‌کشد؟! غنایش آیا، خاکستر کودکان سوخته است؟! آیا از روز مرگش برای نوشیدن، با قیف، خون، به حلق او ریختاند؟! یا دندان‌های طلایی را که کشیده بود، با پکش در دهانش می‌کوبند؟! یا اینکه او را، روی سیم‌های خاردارش می‌خواباند؟! یا بر پوست تنش/ شکل لامپ‌های جنم را خالکوبی می‌کنند؟! یا سگ‌های سیاه آتشین، بی‌رحمانه گرازش می‌گیرند؟! یا وادارش کرده‌اند شب و روز، با زلف‌بافش را برود، با بمب‌در تا ابد، در کوره‌ی گاز؟! با دهان باز مانده گفتم: راس میگی پابلوها، راستی! الان هیتلر بچکار می‌کنه؟

کارتون‌خواپ



کافه نظر

...نوبت مخاطب

شرق: «میشل فوکو» معتقد است؛ «یک نشریه، به مخلفاتی است که اطراف ستون «خوانندگان» شکل می‌گیرد.» خاطرم نیست این جمله را کجا شنیده‌ام یا خوانده‌ام؛ سر کلاس‌های «بیژن عبدالکریمی» در دانشکده فلسفه که خوشی خواندنی از رسانه دارد؟ رادیو؟ تلویزیون؟ روزنامه؟ یا ... اصلا مهم نیست که کجا و چه وقتی جمله «فوکو» را خواندم یا شنیدم، اما اتفاقی که این روزها در صفحه آخر می‌افتد مهم است؛ چراکه ستون «لو شرق» در صفحه ۳ به شکل گسترده‌تری در صفحه آخر با سرکلیشه «... نوبت مخاطب» از دو روز پیش در حال انتشار است. حالا انکار به قول «فوکو» مخلفات به صفحه آخر و ستون «... نوبت مخاطب» پیوست شده است! این اتفاق زمانی محقق شد که مدیرمسئول روزنامه در یادداشتی مورخ ۲۳/۱۱/۹۰ از مخاطبان در مورد راهکارهای ایجاد توازن میان هزینه و درآمد روزنامه نظرخواهی کرد. از آن روز نظرات بسیاری از شرق دور و شرق نزدیک به صندوق الکترونیکی و صندوق صوتی روزنامه رسیده که حکایت از تعلق خاطر مخاطبان به روزنامه «شرق» دارد. این هم خود حکایتی است؛ «محمدقائد» در پیشگفتار کتاب «قدرت‌های مطبوعات جهان» (چاپ دوم / نشر مرکز/ ۱۳۸۲) نوشته است: «اعتبار مطبوعات جهان در دو جنبه قابل بررسی است: اول بینش سیاسی-اجتماعی و منافع طبقاتی خواننده است. هر خواننده‌ای معمولاً به نشریه‌ای تمایل دارد که منافع فرهنگی طبقاتی او را اصل بگیرد. دوم اعتبار مطبوعات در مرجعیت آن به عنوان مجموعه اطلاعات است.» (نقل به مضمون) دست‌کم با توجه به راه کارهای پیشنهادی به نظر می‌رسد «شرق» جنبه اول اعتباری مطبوعات را به دست آورده بود و آورده است. قضاوت درباره جنبه دوم هم می‌ماند برای فرصتی دیگر. اکنون دیدگاه‌های بخشی از مخاطبان را مرور می‌کنیم.

شما هم می‌توانید از طریق ایمیل sharghline@sharhnewsaper.ir یا تلفن ۸۸۶۵۴۳۹۰ دیدگاه‌های خود درباره راهکارهای ایجاد توازن میان هزینه و درآمد روزنامه را با «شرق» در میان بگذارید. باشد که همچنان آفتاب مطبوعات ایران در این روزگار در تهران امروز به ساعت هفت صبح یک ربع کم یا زیاد همچنان از «شرق» طلوع کند.



سعید وحیدنیا

یکی از خوانندگان قدیمی شرق هستم که از شماره اول تاکنون خریدار روزنامه‌تان بودم ولی ناگفته پیداست که نظرخواهی شما از خوانندگان از حد تعارف فراتر نخواهد رفت و نهایتاً قیمت روزنامه را افزایش خواهید داد. اما اگر به فکر ما خریداران روزنامه هستید، بهترین گزینه ثابت نگهداشتن قیمت روزنامه از طریق کاهش تعداد صفحات است که دو هدف را توفان تأمین خواهد کرد: ۱- جلوگیری از وارد آمدن فشار اقتصادی به خوانندگان و ۲- افزایش سطح کیفی روزنامه از طریق کاهش صفحات و تمرکز بیشتر بر دیگر صفحات باقیمانده، ولی همان طور که در ابتدای این ویژه عنوان شد کاملاً پیداست که این نظرخواهی تعارفی بیش نیست و قیمت را افزایش خواهید داد.

حسین راسی

به نظر می‌رسد که می‌توان از «اینترنت» برای کاهش هزینه‌ها و افزایش درآمد استفاده کرد. به طور مشخص، روزنامه شما هم اینک به طور رایگان روی اینترنت در دسترس است. شاید بشود راهکارهایی برای خوانندگان اینترنتی پیدا کرد. افزون بر این، این روزها پارامی از نشریات خارجی راهمای مبتکرانه‌ای را برای کسب درآمد از راه آگهی‌های تجاری روی اینترنت (البته در سطحی که شایسته نشریه وزینی چون روزنامه شرق باشد) پیش گرفته‌اند. بنده ده سال گذشته پس از ده‌ها سال اقامت در خارج از کشور به ایران بازگشتم از خوانندگان روبروقرص روزنامه شما هستم و از هر کمکی در راه ادامه کار این روزنامه ارزشمند دریغ نخواهم کرد.

یک مخاطب

فکر می‌کنم بهترین راه، افزایش قیمت باشد. ما خوانندگان راضی هستیم، بالاخره تورم فقط بر چیپس و نوشابه و کرایه تاکسی که اثر نمی‌گذارد!گران باشد، اما باشد، روزهایی که شرق چاپ نمی‌شد آنقدر حسرت کشیدیم که الان به شرق هزار تومانی هم کاملاً راضی هستیم.

دانشجوی روزنامه‌نگاری

یادداشت آقای رحمانیان را در چند شماره قبل روزنامه خواندم و از اینکه مشکلات مالی دامن‌گیر دست‌اندرکاران «روزنامه ما» شده سخت دلگیر شدم. به فاصله یک روز بعد ما نوشته‌ای از طرف یکی از فعالان اقتصادی منتشر شد که خواسته بود قیمت را افزایش دهد. اگرچه بخشی از مخاطبان شرق آنقدر تمکن مالی دارند که افزایش قیمت این روزنامه فشاری بر آنها وارد نخواهد کرد اما بخش بزرگ‌تر مخاطبان شما که دانشجویان و اقشار ضعیف‌تر هستند، همین الان هم در پرداخت بهای روزنامه دچار مشکل هستند. افزایش قیمت روزنامه باعث کاهش مخاطبان موثر روزنامه که همان قشر دانشجو هستند خواهد شد. برای صرفه‌جویی در هزینه‌ها برخی صفحات را حذف کنید. قطعاً شما هم تصدیق می‌کنید که مخاطبان شرق به دنبال این نیستند یاد بگیرند چگونه از دندان‌هایشان حفاظت کنند یا صفحه حوادث می‌تواند در همان صفحه اجتماعی ادغام شود و صفحه سه هم کارکرد قبلی خود را از دست داده و می‌تواند با صفحه دو ادغام شود، ضمن اینکه به جای گزارش‌های بیش از هزار کلمه می‌توانید از حجم کمتر و گزارش‌های بیشتر استفاده کنید به طور کلی می‌توان به راحتی با برخی اصلاحات بدون اینکه آسیب چندانی به مطالب روزنامه وارد شود به جای ۲۰ صفحه، روزنامه را در ۱۶ صفحه و با قیمت فعلی بسته‌بندی کرد و با جلوگیری از افزایش قیمت و از دست رفتن تعدادی از مخاطبان موثر، این پایگاه را حفظ کرد.

مهدی امینی

درباره نظرسنجی آقای رحمانیان در رابطه با افزایش قیمت با استفاده از کاغذ کم‌کیفیت، به نظرم اگر قیمت روزنامه را افزایش دهید، بهتر است، برای مثال ابتدا تمام روزهای هفته، روزنامه را هزار تومان بفروشید. چنانچه استقبال کم‌شد، پنج روز در هفته و اگر باز هم استقبال خوب نبود چهار روز در هفته هزار تومان بفروشید. نهایتاً اینکه اگر باز هم تنگ‌ناهای اقتصادی گشوده نشدند، به کاغذ کم‌کیفیت روی آورید، اما خواهش‌گرم به دست مخالفان ندهید و تقاضای کمک مالی از جانب مخاطبان در روزنامه نکنید.

علی اسلامی

علی اسلامی، مقاله‌نویس در روزنامه مردمسالاری هستم و همیشه روزنامه شما را می‌خوانم. دو پیشنهاد دارم؛ اول اینکه اکثر خوانندگان روزنامه شما که قشر فرهیخته‌ای به حساب می‌آیند از طریق اینترنت به سایت روزنامه مراجعه می‌کنند پس سایت را طوری طراحی کنید که فقط صفحه اول و تیتیر خبرها و تحلیل‌ها بالا بیاید. از خوانندگان سایبری خود نیز اشتراک بخواهید، اشتراک مثلاً نیمی از قیمت روزنامه باشد، یادتان باشد اغلب خوانندگان، روزنامه شما را در فضای سایبری مطالعه می‌کنند! اشتراک درست کنید تا با رمز عبور هر مخاطب بتواند دسترسی ماهانه و سالانه داشته باشد.

امیرحسین پی‌براه

دانشجوی خارج از کشور هستم. دانشجویی که دور بودن از جامعه ایران را می‌خواهد از دریچه ماینیور و از طریق اینترنت جبران کند و در این فضای مجاز صفر و یک، فضای سیاه و سفید، فضای شور و بی‌نمک، بودن رسانه‌های مستقلی چون شرق است که امکان استسمام هوای ایران را به ما می‌دهد. آرزو داشتم که در ایران بومد و اصل روزنامه را هر روز از باجه‌های کوچک کنار خیابان می‌خریدم و با اندک پرداختی از چرخش چرخ این روزنامه حمایت می‌کردم و حال که این امکان فراهم نیست، شاید بتوان با راهاندازی سروس پرداخت اینترنتی - داخلی و خارجی - این فرصت را برای افرادی چون من که از نسخه الکترونیکی استفاده می‌کنند، ایجاد کرد.

سعید قصبیان

همواره این سوال در ذهن من بود که چرا در ایران از کاغذ کاملاً مرغوب برای چاپ روزنامه استفاده می‌شود، در حالی که روزنامه بعد از خوانده شدن جذاکرت بعد از دو روز راهی زباله می‌شود. پاسخ این سوال البته در سوسپیدی بود که روی قیمت کاغذ پرداخت می‌شد. از سوی دیگر سود چرب و شیرین واردات کاغذ اجازه نداد تا صنایع بازیافت کاغذ رشد کنند. ظاهر الان که درآمد صدلاری نفت هم نمی‌تواند کفاف هزینه‌های زندگی شاهانه ما ایرانیان را بدهد گرانی از هر سو سر بارورده و دامن کاغذ و مطبوعات را هم گرفته است، شما به صرفت اتداید که فکری که در حال کاهش هزینه‌های خود کنید. پیشنهاد می‌کنم بدون فوت وقت روزنامه را روی کاغذ بازیافتی یا کاغی چاپ کنید تا در زمره پهبوددهندگان الگوی مصرف و حمایت‌کنندگان از طبیعت و البته حمایت‌کنندگان از روزنامه‌خوانان در آید. مطمئن باشید هر کاری که با کاغذهای فعلی انجام می‌شود با کاغذهای بازیافتی یا کاغی هم قابل انجام است. در انجام این کار به هیچ‌وجه نگران کاهش مشتری نباشید و مطمئن باشید با اقدام به این کار دیگر روزنامه‌های سنتز نیز به شما تاسی خواهند کرد.

روزگار دوزخی من

بهمن

علیرضا امیرحاجبی



■ سنال ۱۳۸۷ بود که تصمیم گرفتم مجموعه‌ای از پیراهن‌های هنرمندان ایران را در قالب یک چیدمان در گالری «مان هنرنو» به نمایش بگذارم. ظاهراً کار ساد‌ای بود اما وقتی شروع به جمع‌آوری کردم، دیدم عجب کلیوسی برای خودم به وجود آوردم، باید به کن‌تک هنرمندان تلفن می‌زدم، ماجرا را توضیح داده و درخواستم را مطرح می‌کردم. البته از حق نباید گذشت که اکثر هنرمندان از این ایده استقبال کردند و با لطف فراوان وقت‌شان را در اختیار من قرار می‌دادند. استاد محمد احمصی با درد شدید کردن، نادر مشایخی که سرگرم گزینش نوازندگان یک ارکستر جدید بود، رضا کیانیان که به تعمیر منزل مسکونی‌اش مشغول شده بود، آتیلا پسیانی که با تمام گرفتاری‌های ضبط یک سریال تلویزیونی آوردن پیراهن را برای من فراموش نکرده بود یا حسین علیزاده همیشه خلاق و پرکار با استاد کامران شیردل که خودشان قدم‌رنجه فرمودند و به محل کارم آمدند. همه این الطاف به من اعتماد به نفس داد.

تنها دو نفر از بزرگانی که با آنها تماس گرفتم از دادن پیراهن خودداری کردند. ولی از نام برن یکی از آنان که بی‌تردید وزنه مهمی در رشته بازیگری سینمای ایران است، خودداری می‌کنم. این هنرمند که سابقه آشنایی و ارادت من به ایشان و خانواده عزیزشان به سال‌های بسیار دور بازمی‌گردد فرموده‌اند: «جمع کردن پیراهن هنرمندان کار سطح پایینی است. هنرمندان که فوتبالیست نیستند. هنر برتر از این حرف‌هاست. به حضرت حافظ و مولانا اقتدا کن و از آنان چیز یاد بگیر...» از گفته‌های این بازیگر بزرگ به هیچ‌وجه ناراحت نشدم. ایشان قول دادند که هدیه‌ای به رسم یادگاری به من ابدا کنند. این یادگاری از عزیزترین و ارزشمندترین‌های مجموعه و کلکسیون من است و همیشه بدان افتخار خواهم کرد.

اما هنرمند دیگری که با ماجرای چیدمان مخالفت کرد یکی از برجسته‌ترین کارگردانان سینمای ایران است: «بهمن فرمان‌آرا». هنرمند و اندیشمندی که یک‌تار مو هم لای درز کارها و حرف‌هایش نمی‌رود. دلپره داشتم، زنگ زدم و به شکلی خلاصه ماجرا را برای‌شان تعریف کردم. فرمودند: «تلفنی که نمی‌شود. بلند شو بیا دفتر کارم.» آدرس؟ حوالی میدان امام خمینی (توبخانه) خیابان سرهنگ سخایی. تعجب کردم. فردای آن روز راس ساعت ۹ صبح دم در دفترشان بودیم به همراه یکی از دوستان نزدیکم که وظیفه عکاسی پروژه را به عهده داشت. وارد که شدیم فهمیدیم آنجا نه یک دفتر فیلمسازی بلکه یک دفتر تجاری است. بله فرمان‌آرا یک تولیدکننده موفق در زمینه نساجی هم هست. به خدا قسم که این مرد همواره مرا شگفت‌زده می‌کند!

بدون معطلی‌های رایج میزبانان هنری، فرهنگی، ما را پذیرفت. در کمال صمیمیت و سادگی از وضعیت سینمای ایران گفت و محدودیت‌هایی که برایش به‌وجود آمده بود. شخصیت راسخ و محکم فرمان‌آرا نشان از پشتوانه‌های تجربی و دانایی او داشت. رفتم سر اصل مطلب. پرسیدم: «خب حالا سر فرصت تعریف کن چه کار می‌خواهی بکنی» پاسخ دادم: «مجموعه‌ای از پیراهن‌های هنرمندان را جمع‌آوری کردم و قرار است در یک گالری و با شکلی خاص به نمایش بگذارم. شکل چیدمان تداعی‌گر یک میهمانی است که هنرمندان در آن شرکت داشته و تنها پیراهن‌های خود را بر جای گذاشته و رفته‌اند.» پس از توضیحاتم فهرست هنرمندان ابداکننده پیراهن‌ها را به فرمان‌آرا نشان دادم. یک نگاه به نام‌ها کرد و در نهایت گفت: «پیراهنی ندارم که بدهم، اصلاً اگر همه هنرمندان هم شرکت داشته باشند، من شرکت نمی‌کنم.» همه این جملات را در کمال خونسردی و با لبخند بیان کرد.

از خندماش خندیدم و در واکنش گفتم: «بستاد دلیل‌اش چیست؟» پاسخ داد: «کار تهرانی نیست بلکه نیویورکی است. به درد ایران نمی‌خورد. اگر نیویورک بود به جای یک پیراهن دوتا می‌دادم.»

گفتم: «بسیار خب قبول. اما چرا این تصمیم را پشت تلفن اعلام نکردید که مزاحم شما نشوم؟» در جواب گفتم: «می‌خواستم ببینم کدام دیوانه می‌خواهد چنین ایده‌ای را اجرا کند. دوست داشتم از نزدیک ببینم. از حق نگذریم. عجب مشنگی هستی علیرضا.»

از این حرف خیلی لذت بردم و جنبه چالش‌برانگیز صحبت‌های فرمان‌آرا درباره هنر نیویورکی را هنر تهرانی را فراموش کردم که البته جای بحث فراوان دارد. در نهایت هم نفهمیدم چرا بی نیویورکی بودن یک چیدمان ساده را از نظر فرمان‌آرا.

شیرینی و خلوص کلام او تلخی تصمیم‌اش را از دهانم زدود. از آن به بعد هر بار که با ایشان تماس می‌گرفتم خودم را با همان نامی که بر من «هاده» بود معرفی می‌کردم: «دیوانه»!

فرمان‌آرا مسلمانا ندیشه‌های نابي را در سینمای ایران «هاده» بود. چه از این بهتر که نامی هم بر من نهاد. در اجرای چیدمان پیراهن‌ها یک صندلی خالی بدون ذکر نام بهمن فرمان‌را در گوشه‌ای از گالری قرار دادم که در طول نمایشگاه او و شخصیت شیرین‌اش را فراموش نکنم. مرد استوار سینمای ایران.